



فریدون ایل بیگی (۱۳۷۹ - ۱۳۱۷)

یادواره‌ی

رفیق فریدون ایل بیگی (بهرام)

۲۹ مهر ۱۳۹۹

۲۰ اکتبر ۲۰۲۰

بیست سال از درگذشت رفیق بهرام گذشت. در رثای رفیق از دست‌رفته فریدون ایل‌بیگی اصلی (بهرام) بسیار می‌توان و باید نوشت. از فرهیختگی او، از پاک‌باختگی و انسانیت‌اش، از تلاش بی‌وقفه‌اش در راه اعتلای آگاهی سیاسی و تاریخی در ایران و نیز از وارستگی و عزت‌نفس بلند او که زبان‌زد همه یاران‌اش بود، و نیز از آن‌چه که می‌توان زندگی "خصوصی" او نامید.

فریدون در ۲۲ شهریور ۱۳۷۹ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۰) در شهر مونترولی فرانسه به زندگی خود خاتمه داد و همه‌ی نزدیکان و رفقای‌اش را در بُهت و ماتمی غریب و باورنکردنی به‌جا گذاشت. او در واپسین نامه‌ای که از خود بجا گذاشت آن‌ها را از برگزاری مراسم یادبود منع کرده و حتی خواسته بود که از بازنشر آثار او خودداری کنند. با این‌همه، گذشت زمان مانع از آن نشد که لحظه‌ای از یاد او غافل شویم و جای خالی او را در میان خود احساس نکنیم. او، با زندگی پرفراز و نشیب خود، با دانش گسترده، و با نگاه انتقادی به وجوه گوناگون تحولات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران، چراغ دل‌های همه‌ی ما بود.

زندگی خصوصی فریدون خود حدیثی است ویژه که به‌زحمت می‌توان آن را از زندگی سیاسی وی جدا کرد. با کمی تأمل بر مسیر زندگی پرفراز و نشیب او می‌توان به‌راحتی دریافت که حیات سیاسی او چنان با زندگی خصوصی‌اش درهم‌آمیخته بود که پرداختن جداگانه به هریک محال می‌نماید.

کودکی فریدون در دامان خانواده‌ای زحمت‌کش و شریف گذشت و این تجربه از همان ابتدا مَهر خود را بر دریافت‌ها و رفتار اجتماعی او زد. او که فرزند بزرگ خانواده‌ای با هفت فرزند بود، در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۱۷ در بندر انزلی چشم به جهان گشود. دوران آموزش ابتدایی و نیمی از دوران متوسطه را در همان شهر گذراند و به‌رغم مشکلات مالی خانواده، با اتکا به عزم استوار خود برای ادامه‌ی تحصیل راهی تهران شد، از همان ابتدا با اجاره‌ی اتاقی در یکی از محروم‌ترین مناطق تهران، برای تأمین مخارج تحصیل خود به کارگری در یک کارگاه نجاری پرداخت و با تلاش موفق به گرفتن دیپلم از دارالفنون شد.

سال‌های تحصیل او در دارالفنون و اقامت او تهران مقارن بود با دوران پرتلهاب سیاسی دهه‌ی سی. جامعه‌ی سیاسی ایران در آن روزگار آرام آرام در تلاش برای بازسازی و مرمت مواضع از دست‌رفته‌ی خود در اثر کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت دکتر مصدق، به تحلیل علل کودتا و نقش بازیگران و عوامل پیروزی کودتاگران، به‌خصوص کنش‌های به‌غایت ارتجاعی حزب توده و نیز خیانت کاشانی علیه دکتر مصدق نشست. این خود تأثیر عمیق و دوگانه‌ای بر زندگی فریدون نهاد: از یک سو باعث بالیدن انگیزه‌های مبارزه سیاسی، و از سوی دیگر سبب شناخت عمیق او از حزب توده، و ارزیابی ریشه‌ای مواضع و موانع تاریخی و ساختاری حزب و نیز روحانیت بهره‌بری آیت‌الله کاشانی شد.

فریدون پس از اخذ دیپلم دبیرستان به‌سربازی رفت و این دوره را با درجه‌ی ستوان سومی به پایان رساند و به‌رغم تشویق و ترغیب فرماندهانش جهت ادامه‌ی کار، با ارتش وداع کرد. سپس چند ماهی در جستجوی کار برای تأمین معاش خود و نیز کمک به خانواده‌اش، به همه جا سرکشید و توشه‌ای که از این جستجو نصیب او شد ذهنی جستجوگر، باز شدن چشمان، هم‌دلی و مشارکت در اعتراضات مردم علیه نظام حاکم بود. فریدون در سال ۱۳۳۹ دستگیر و چند ماهی راهی زندان شد. اما در این بین توانسته بود ضمن انتشار پاره‌ای از اشعارش در نشریات ادبی آن دوره، دفتر اشعارش را منتشر و با بسیاری از نام‌آوران عرصه‌ی شعر و ادب از جمله احمد شاملو و یدالله رویایی مراد گرفته برقرار کند.

او پس از آزادی از زندان و چند ماه بیکاری در آزمون سازمان تأمین اجتماعی پذیرفته شد و به‌استخدام این سازمان درآمد و هم‌زمان با شرکت در کنکور سراسری و کسب رتبه‌ی اول در زبان فرانسه و هم‌چنین قبولی در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران در نهایت در این رشته به تحصیلات خود ادامه داد. فریدون در سال ۴۹ شمسی و در حالی که مدت کمی از تحصیل‌اش در دانشگاه تهران باقی مانده بود، راهی فرانسه شد ولی بعدها، در سال ۵۸، با گذراندن چند واحد درسی از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. در این میان اما دوستی و رفاقت صمیمانه او با شاملو قبل از سفر به اروپا آن‌چنان عمیق شده بود که بیشتر اوقات فراغت خود را در دفتر مجله‌ی خوشه در زمان سردبیری شاملو و کمک به انتشار این هفته‌نامه می‌گذراند. حاصل این همکاری و رفاقت علاوه بر ترجمه‌های مستقل فریدون در «کتاب هفته» و نیز کتاب «فنگ‌های ننه کارار» اثر برتولت برشت، ترجمه‌ی کتاب «سقراط مجروح» نوشته‌ی برتولت برشت و نیز ترجمه‌ی آزاد نمایشنامه‌ی «سی‌زیف و مرگ» اثر «اوبر مرل» با شاملو بود. علاوه بر این، ده‌ها ترجمه از نویسندگان بنام همچون کامو، مایاکوفسکی، کارل مارکس و... از دیگر کارهای او در این دوره محسوب می‌شوند.

فریدون با این کول‌بار - چنان‌که آوردیم - در سال ۱۳۴۹ عازم فرانسه شد. آشنایی و در پی آن رفاقت دیرپای رفقای گروه ستاره با او در پاریس، در نیمه‌ی اول دهه پنجاه شمسی، در اوج مبارزه‌ی چریکی با رژیم شاه آغاز و به همکاری و رفاقتی صمیمانه منجر شد که تا آخرین روزهای زندگی او ادامه یافت. او در هیأت جوانی سرشار از شور مبارزاتی و با پشتوانه‌ای غنی از تجربه و آگاهی و اشراف به منابع تئوریک و مباحث سیاسی روز تصمیم گرفته بود که به‌سهم خود به گروه ستاره / گروه اتحاد کمونیستی و نیز چریک‌های فدائی خلق یاری رساند. حاصل این همکاری علاوه بر انتشار جزوات متعدد در دفاع از جنبش انقلابی، انتشار هفت شماره گاهنامه‌ی «عصر عمل» بود که مسئولیت تهیه‌ی آن را به طور عمده او به تنهایی به دوش داشت. تسلط او به زبان فرانسه و احاطه‌اش به ظرافت‌های این زبان این بار در هم‌گامی با جنبش انقلابی ایران با ترجمه‌ی آثاری در مورد تجربیات مبارزات آزادی‌بخش به‌بار نشست. فریدون با انتخاب، ترجمه و انتشار مطالب گوناگون تلاش می‌کرد ضمن آشنا کردن خواننده با مبانی جنگ چریکی، او را در مورد تفاوت‌های موقعیت، شرایط و پیش‌شرط‌های نظری این جنبش‌ها با جنبش نوپای چریکی در ایران به تأمل، غور و بررسی وادارد.

فریدون در مهرماه ۱۳۵۷، هم‌زمان با اخراج خمینی از نجف و ورود او به پاریس و در هنگامه‌ای که بسیاری راه مبارزه علیه رژیم را وادار کردن شاه به رعایت قانون اساسی می‌دانستند، کتاب «قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه» را نوشت.

این متن در اساس در پی مباحثی حول نامه‌ی سه نفر از سران جبهه ملی خطاب به شاه نوشته شده بود که طی آن نویسندگان بیانیه، وی را به لزوم بازگشت به قانون اساسی دعوت می‌کردند. فریدون با اشاره به مواد تعیین کننده‌ی قانون اساسی که دست روحانیت و به تبع آن دین را در سرنوشت سیاسی جامعه باز و قوه‌ی مقننه را به رعایت شرع و عدم تعارض و تناقض قوانین مصوب مجلس با «شرع مبین اسلام» مکلف می‌کرد، هوشمندانه این شعار را به چالشی سخت کشید. این بحث او ناشی از تیزی، دقت و نکته‌سنجی او در تبیین نقش روحانیت در رابطه با قدرت سیاسی بود و در آن با اشاره به خوش‌خیالی قریب به بلاهت این جماعت گفت:

«در این روزها، چه در داخل و چه در خارج، عده‌ای عقربه‌ء مبارزه اجتماعی و سیاسی خود را به روی قانون اساسی میزان کرده و این‌طور وانمود می‌کنند که اگر رژیم دیکتاتوری خونین شاه بر اساس اصول قانون اساسی و متمم آن حکومت کند دردهای بی‌شمار مردم برطرف شده و هیچ مشکلی برجای نخواهد ماند. عده کمی از مخالفان رژیم در داخل و خارج (بطوریکه خواهیم دید) با کم و کیف قانون اساسی کنونی ایران آشنائی دقیق دارند و ایده‌آل‌شان چیزی جز مقررات همان نظام سیاسی و اجتماعی نیست که در هفتاد و چند سال پیش به نظم در آمده است، ولی عده بیشتری بدون آشنائی با اصول قانون اساسی و متمم آن، بدون این‌که آن اصول را حتی یک‌بار خوانده باشند، به‌دلایلی که ذکرش خواهد رفت کورکورانه خود را به دست جریانی سپرده‌اند که از چندی پیش به‌راه افتاده است: دفاع از قانون اساسی.»^۱

او سپس چند سطر پائین‌تر می‌افزاید:

«نظری کوتاه به برنامه‌ها و مرام‌نامه‌های شیفتگان امروزی قانون اساسی نشان خواهد داد که این‌ها چقدر از مرحله پرت‌اند و برنامه‌هایشان حتی از برنامه‌های قلابی و ضد مردمی شاه نیز عقب‌تر است. اگر جز این بود مایه‌ی تعجب می‌شد: برنامه‌ها و مرام‌نامه‌هایی که بر اساس یک قانون اساسی ارتجاعی تهیه شوند، نمی‌توانند مترقی باشند. به حال «نهضتی» که «آزادی ایران» را نشانه گرفته است باید گریست که دادستان و رئیس دادگاه نظامی شاه «مرام‌نامه» اش را قبول دارد. این حرف را ما نمی‌زنیم. سندش را از زبان مهندس بازرگان بدست می‌دهیم:

«کیفرخواست و رأی دادگاه از یک‌طرف می‌گویند مرام‌نامه نهضت (آزادی ایران) مورد قبول است و منطبق با قانون است و از طرف دیگر ابراز دشمنی و تهمت به مرام و مقصد و هدف ما می‌نمایند ... رئیس دادگاه نمی‌گذارند از مرام و مقصدمان حرف بزنیم و حقانیت آن را ثابت نمائیم و می‌گویند مرام‌نامه مورد ایراد نیست.»^۲

او در این کتاب هم‌چنین ادعاهای دروغین و زیرکانه‌ی روحانیت در بحث‌های مربوط به قانون اساسی را به سخره گرفت و به خوش‌خیالان نهضت آزادی و جبهه ملی نشان داد که این ادعاها تا چه حد با ایده‌های اساسی «حکومت اسلامی» خمینی مغایر و در تعارض است. مخاطبان او در این کتاب بیش از هر کس، کسانی بودند که سالیان دراز به تبلیغ شعار «بازگشت به قانون اساسی و متمم آن» مشغول بودند غافل از آن‌که، به‌قول فریدون در همان کتاب:

«برخورد جناح {رأدیکال خمینی} با قانون اساسی ایران بسیار زیرکانه است. بی‌آن‌که هیچ‌گاه قانون اساسی را تأیید کند، رژیم را به تخطی و به تجاوز به آن محکوم می‌کند. با این‌همه، می‌دانیم که جناح

^۱ «قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه»، آذر ۱۳۵۷، صفحه‌ی ۵۴ متن اصلی کتاب.

^۲ همانجا، صفحات ۵۴ و ۵۵.

«رادیکال» عمیقاً با قانون اساسی فعلی ایران (یا هر قانون اساسی دیگر) مخالف است. قانون اساسی «حکومت اسلامی» قرآن است. (جناح «رادیکال» با قوانین عرفی هم دشمنی دارد).^۳

فریدون در این تحلیل از دو جناح مدعی حکومت اسلامی، یکی «جناح رادیکال» به رهبری خمینی و دیگری «جناح میانه‌رو» سخن می‌گوید:

«جناح "میانه‌رو" بی‌خاصیت‌ترین جناح‌هاست. این جناح قاطعیت ندارد، هر وقت سمبه را پرزور دید جا می‌زند، به حداقل قانع است و در صورت لزوم، با هر موقعیتی می‌سازد. دیدیم که پس از اصلاحات ارضی و ۱۵ خرداد، با رژیم سرشاخ نشد و سال‌ها با آن دم‌خور و دم‌ساز بود»^۴

او در توضیح مواضع جناح رادیکال می‌نویسد:

«علی‌رغم عبارت پردازی‌های به‌ظاهر رادیکال و انقلابی‌اش برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان - در صورتی که برنامه‌هایش امکان پیدا کنند که در سطح جامعه فعلیت یابند - آن‌چنان خطرناک خواهد بود که می‌تواند مبارزات رهایی‌بخش طبقاتی‌شان را سرکوب کند. به گمان ما پارهای از مارکسیست‌ها میزان عظمت خطر را چنان که باید و شاید حس و درک نکرده‌اند. بسیاری از نیروهای دمکرات و آزادی‌خواه متوجه نیستند که ضدیت این جناح با قانون اساسی و رژیم سلطنتی نه از یک موضع انقلابی، بلکه از یک موضع فوق‌ارتجاعی است. اگر در دهه دوم شهریورماه ۱۳۵۷، این جناح، به فرض محال، به قدرت می‌رسید، زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها مجدداً از کمونیست‌ها پر می‌شد و صحنه‌های شلاق‌زنی به خیابان‌ها کشانده می‌شد»^۵

و دیدیم که چنین شد. پیش‌بینی‌های او که ناشی از درک صحیح و تحلیلی رویدادهای جاری در آن سال‌های طوفانی بود، درد فقدان او را برای همه‌ی رفقای او صد چندان می‌کند.

فریدون پیش‌نویس این کتاب را برای مطالعه، نظرخواهی، نقد و انتشار در اختیار رفقای «گروه اتحاد کمونیستی» قرارداد و گروه پس از نظرخواهی جمعی در آبان ۱۳۵۷ با صلاح‌دید و موافقت وی با نام مستعار "د. بهروزی" و بدون نام ناشر، آن را منتشر کرد.

* * *

با سقوط استبداد پهلوی و بازگشت فعالان و اعضای «گروه اتحاد کمونیستی» به ایران و تشکیل «سازمان وحدت کمونیستی»، فریدون نیز به سازمان پیوست و در تحریریه‌ی نشریه رهائی به فعالیت پرداخت و لحظه‌ای از نوشتن علیه انحرافات نظری و سیاسی جنبش چپ غافل نماند. دغدغه‌ی اصلی او در آن دوران پر تلاطم، هشدار به نیروهای چپ در ارتباط با خطر پاگیری استبداد دینی بود.

از نخستین نوشته‌های فریدون در این دوره سلسله مقاله‌هایی با عنوان «[قصاص و مقررات آن](#)» در «رهائی» است. این مقاله‌ها نشان از شناخت عمیق وی از مباحث فقهی و قانونی دارد و بیان‌گر اعتقادات عمیقاً آزادمشنانه و ضد مذهبی اوست. این مجموعه از مقالات را بعدها هواداران سازمان در خارج از ایران به‌صورت جزوه‌ای منتشر کردند.

^۳ همانجا، صفحه‌ی ۵۰. کمانک {} افزوده ماست.

^۴ همانجا، صفحه‌ی ۴۵.

^۵ همانجا، صفحه‌ی ۴۰.

سلسله مقالاتی درباره سیر مشروعه طلبی و فدائیان اسلام در نشریه‌ی «رهائی»، از جمله نوشته‌های به‌یاد ماندنی وی در این دوره است. فریدون در این نوشته‌ها ضمن بررسی اسلام آخوندی به نقش فدائیان اسلام در ترورهای دهه‌ی ۲۰ و اوائل دهه‌ی ۳۰ شمسی (ترور رزم آرا، کسروی، هژیر و نیز ترور ناموفق حسین علا)، به ارتباط پنهان و آشکار فدائیان اسلام با کاشانی و خمینی پرداخته و جمهوری اسلامی را به‌نوعی تحقق برنامه مشترک خمینی با فدائیان اسلام برای ساختن حکومت اسلامی می‌داند. او خود شأن نزول این نوشته‌ها را با همان تیزبینی همیشگی‌اش چنین توصیف می‌کند:

«امروز، آن که حکومت می‌کند، آن که قانون می‌نویسد، آن که حاکم شرع است، آن که وعظ می‌کند، آن که ابزار سرکوب را می‌گرداند، آن که رویدادهای جاری را تفسیر می‌کند، آن که تاریخ می‌نویسد، یک شیخ فضل‌الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است. (از ظواهر امر که بگذریم و پوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق در این سه تن البته کار ساده‌ای نیست.) نوشته‌های شیخ فضل‌الله، کتاب «حکومت اسلامی» و «برنامه انقلابی فدائیان اسلام» را در کنار هم قرار دهید، ممکن نیست از شباهت عظیم آن‌ها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با «برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام» (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خود نپرسید که آیا هر دو این آثار از یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی به‌ویژه در ماه‌های اخیر را از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی در سی سال پیش به فلان فدائی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی‌الارض است ولی فلان مزدور و شکنجه گر رژیم شاه که دستش به خون ده‌ها مبارز انقلابی آلوده است مشمول عفو امام قرار می‌گیرد. هر شماره از مجله «پیام انقلاب» (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را که انتخاب کنید، اگر آرم سپاه پاسداران و نوشته‌های زیر آن را ببینید، ممکن نیست که آن را با ارگان فدائیان اسلام عوضی نگیرید.»^۶

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا این سلسله مقالات را بعدها همراه با مجموعه‌ی مقالاتی درباره‌ی کتاب *تحریرالوسیله*ی خمینی که یکی دیگر از رفقا نوشته بود، به‌صورت کتابی با نام «فدائیان اسلام، سیر مشروعه طلبی در ایران و تحریرالوسیله» در فوریه‌ی ۱۹۸۳ منتشر کردند.

* * *

به‌دنبال تصمیم سازمان برای گسترش فعالیت‌های سازمانی در خارج از کشور، فریدون در سال ۱۹۸۳ از ایران خارج شد و به فرانسه رفت، ولی هر از چندگاه به ایران سفر می‌کرد. مهم‌ترین ادای سهم فریدون در این دوره، مشارکت در کارهای انتشاراتی در خارج، انتشار نشریه‌ی «اندیشه رهایی» - نشریه‌ی خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی بود. نه شماره از این نشریه از اسفند ۱۳۶۳ تا اسفند ۱۳۶۷ منتشر شد. انتشار این نشریه به آن شکل و شمایل و محتوا بدون وجود رفیق فریدون ممکن نبود. دقت او در بازبینی نوشته‌ها، هم از نظر محتوا و هم از نظر نحوه‌ی نگارش و رعایت فاصله‌ی سطرها (با استفاده از خط کشی که همیشه همراهش بود!)، گاه در حد وسواس، ناشی از احساس تعهد و مسئولیت او نسبت به مخاطبان نشریه بود. فریدون معلم همه‌ی رفقای بود که در انتشار «اندیشه رهایی»^۷ سهم داشتند.

دو دغدغه‌ی مهم فکری سازمان، چگونگی تحلیل از حاکمیت رژیم اسلامی و مساله‌ی دین در ایران، از جمله زمینه‌های تخصصی رفیق فریدون بود. او در تدوین چند مبحث نقش مهمی داشت. اولی بحثی بود در باره تثبیت و یا عدم تثبیت رژیم که آغاز آن به بهمن ۱۳۶۰، اوج سرکوب رژیم بر می‌گشت. انتشار دوره‌ی سوم رهائی فرصتی بود که دوباره به‌این مساله پرداخته شود. حاصل این بحث که براساس نوشته‌ی داخلی رفیق بهرام در سال ۱۳۶۰ تهیه شد، مقاله‌ی «رژیم ولایت فقیه، یک رژیم ضد تثبیت» بود که در شماره‌ی ۳ رهائی دوره‌ی سوم در تیرماه ۱۳۶۲ منتشر شد: «مقاله حاضر گرچه همان مقاله نیست که

^۶ «فدائیان اسلام، سیر مشروعه طلبی در ایران، و تحریرالوسیله»، فوریه ۱۹۸۳، هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا. صفحه ۷.

^۷ تمام کتاب‌ها و نشریه‌های نام‌برده در این یادواره در وبسایت آرشیو سازمان وحدت کمونیستی در دسترس هستند:

به بحث درونی گذاشته شد، ولی تزه‌های اساسی آن تغییری نکرده‌اند» (صفحه ۲). نقطه‌ی حرکت تحلیلی این متن این است: رژیم ولایت فقیه، «خواهان استقرار مناسبات روبنایی صدر اسلام در ایران (و جهان!) است» (صفحه ۵)، اما، «ما این خواست رژیم ولایت فقیه و تلاش برای تحقق آن را که در تضاد با واقعیات سرمایه‌داری کنونی ایران است یکی از اساسی‌ترین علل ضد تثبیت بودن رژیم می‌دانیم.» (صفحه ۶).

رفیق بهرام در اوائل دهه‌ی شصت نوشته‌ی دیگری تحت عنوان «کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین» را به بحث درونی گذاشت که پس از پایان بحث‌های درونی منتشر شد. این متن با عنوان «کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین» و عنوان فرعی «ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت» در شماره‌ی ۵ رهایی دوره‌ی سوم، در تیرماه ۱۳۶۳ منتشر شد. او با مشاهده‌ی مواضع اکثریت سازمان‌های چپ نسبت به حکومت اسلامی و تبلیغ «ماهیت ضد امپریالیستی» خمینی و از آن مهم‌تر ترویج نظری هم‌خوانی سوسیالیسم و «اسلام ناب محمدی» (و نیز هم‌خوانی ماتریالیسم و ایده‌الیسم) توسط آنان، کوشید که "رفقا" را متوجه ریشه‌های انحراف نظری و درک و برداشت ساده‌لوحانه و ساده‌اندیشانه‌ی سازد که ارثیه‌ی شوم جنبش سوسیال دموکراسی روسیه در اوائل قرن بیستم بود و بعدها در نظرات حزب توده شکلی منسجم یافته بود:

«چپ ایران از دیرباز نه تنها در مقابل حملات مداوم مدافعان مذهبی نظام طبقاتی به دفاع از خود نپرداخت، از اصول و عقاید خود و حقانیت آن دفاع نکرد، حملات را با ضحمله جواب نداد، دروغ بافی‌ها و هوجمی‌گری‌های رهبران مذهبی را بی‌پاسخ گذاشت، با تکیه به احکام صریح قرآن نشان نداد که اسلام «حامی مستضعفان» و یار و یاور و مدافع زحمتکشانش نیست. کاملاً بر عکس، چه مستقیم (از زمان مشروطیت تا حزب توده امروزی) و چه غیر مستقیم (از فدائیان قبل از انقلاب تا سازمان‌ها و گروه‌های چپ بعد از انقلاب) به مماشات با دین تن در داد و یا نقش ویرانگرانه آن را نادیده گرفت.» (صفحه ۵)

* * *

پس از ضربه‌های خردادماه ۱۳۶۹ به سازمان وحدت کمونیستی، رفیق فریدون ناخواسته و نگران از حال و روز تلخ یاران در خراب‌آباد حکومت اسلامی، در فرانسه ماند. او با طبع بلندی که بیش از کفایت از آن بهره‌مند بود و درمنتهای قناعت، زندگی در تبعید را "رسماً" آغاز کرد. مدتی برای امرار معاش در هتل کوچکی در پاریس نگهبان شب شد و چندی نیز در امریکا مشغول به کار. اما، روح سرکش او آرام نگرفت. گذشته‌ی پر آشوب و طغیان، روزمره‌گی زندگی، شکست سیاسی و نبود چشم اندازی روشن روح پاک و بی‌آلایش او را درهم شکست.

هوش سرشار، تیزبینی، دقت و تعهد، و از همه مهم‌تر سادگی و مناعت طبع «رفیق بهرام» به سادگی وصف شدنی نیست. خاص خودش بود. رفیقی بود که به قول دوست و شاعر محبوب‌اش شاملو، «خلاصه‌ی خودش بود.»

فریدون قبل از آن که رفقای خود را در سوگ خود بنشانند، درستی بسیاری از تحلیل‌ها و ارزیابی‌هایش را در روند تحولات پس از انقلاب بهمن به چشم خود دید و شاید بتوان گفت: او پیش از مرگ خود خواسته‌اش، دق کرد.